

مفهوم سوسیالیزم^۱ و ماهیت طبقاتی دولت شوروی

«کودتا»ی ناموفق اخیر در شوروی از طرف مطبوعات بورژوا به عنوان پایان سوسیالیزم و کمونیزم جشن گرفته شده است. در کنار فروپاشی استالینیزم در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی، ما شاهد انتهای حیات آلترناتیوهای سوسیال دموکراتیک به «مدل روسی»، مانند «مدل سوئدی» نیز بوده ایم. در شرایطی که بسیاری از «مارکسیست ها» و «لنینیست ها»ی سابق هم صدا با جهان سرمایه داری کمونیزم را به عنوان یک انحراف روسی سرزنش می کنند، احیای سنن واقعی بلشویزم و تأکید دوباره مفاهیم علمی و انقلابی سوسیالیزم فوق العاده حائز اهمیت است. دامن زدن به یک بحث سازنده و رفیقانه بر سر دلایل «کودتا»ی اخیر در شوروی، درک ما از مفهوم سوسیالیزم و ماهیت طبقاتی دولت شوروی بیش از هر زمانی ضروری است. این گونه بحث ها پیامدهای عملی شایانی در بازسازی سوسیالیزم در سطح بین المللی خواهد داشت. برای بلشویک-لنینیست های ایران

۱- این مقاله نخستین بار توسط «نشر کارگری سوسیالیستی» به انگلیسی منتشر شد و سپس در شماره های ۵ و ۶ نشریه تئوریک (Communist Open Polemic for Revolutionary Unity) در سال ۱۹۹۲ انتشار یافت.

پیشبرد این بحث اهمیت دو چندانی دارد. زیرا که شوروی به عنوان همسایه قدرتمند شمالی ایران همواره تأثیرات عظیمی بر جنبش های سیاسی ایران داشته است.^۲ از آن جایی که تز نهایی در مورد معمای شوروی تنها نتیجه ی کار جمعی سوسیالیست های انقلابی در سطح بین المللی است، این سند صرفاً به عنوان دامن زدن به چنین بحث هایی نگاشته شده است.

«کودتا»ی ۱۹ اوت ۱۹۹۱

صبح ۱۹ اوت، رهبران و سرمایه داران غرب با بدترین کابوس شان در مورد شوروی مواجه شدند. به نظر می آمد که استالینست های «تندرو» بعد از «کودتایی» قدرت را در دست گرفته اند و «عزیز دُردانه» امپریالیسم، یعنی «گرباچف» را در ویلای خود در سواحل دریای سیاه زندانی کرده اند. کلیه کارشناسان و صاحب نظران سیاسی نیز این کابوس را به عنوان یک واقعیت مورد تأیید قرار دادند. خطر بازگشت به سیاست ها و سبک کار تخصم آمیز دوران پیش از به قدرت رسیدن گرباچف به حقیقت نزدیک شده بود.

در اصل «کودتا» نبردی بین آنان که طرفدار بازار بودند و استالینست های «تندرو»، نبود. هر دوی این گرایش ها توافق خود را با سیاست و احیای بازار ابراز کرده بودند. رهبران کودتا در همان اولین بیانیه ی خود اتکا به بازار را چون رکنی از سیاست خود به جهانیان اعلام کردند. بوروکراسی شوروی از چند سال قبل به ضرورت بازگشت به بازار رضایت داده بود. اختلاف آنان تنها بر سر سرعت

^۲ - در همین صد سال اخیر هر یک از چهار وقایع مهم سیاسی ایران- انقلاب مشروطه، جمهوری شورائی گیلان، وضعیت انقلابی ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب ۱۳۵۷- با اوضاع سیاسی روسیه ارتباطات نزدیکی داشته اند. انقلاب مشروطه و جمهوری شورائی گیلان از کمک های مثبت بلشویک ها برخوردار بودند، ولی وقایع ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷ قربانیان دسپسه های وزارت امور خارجه ی استالینست ها و جاسوسان محلی آن در حزب توده بودند.

«رفرم ها» و پیامدهای این رفرم ها متمرکز شده بود. به بیان دیگر بخش هایی از بوروکراسی از این بیمناک بودند که موقعیت ممتاز خود را در جامعه از دست دهند و این که گذار به سرمایه داری کمترین هرج و مرج اجتماعی را بار آورد.

بنابر این «تندرو» ها خواهان سیاست های محتاطانه و اجرای کندتر «رفرم ها» بودند- و همین طور نیز عمل کرده بودند. مجریان کودتا خود از جمله افرادی بودند که در انتخاب گرباچف در سال ۱۹۸۵ نقش مهمی داشتند، و یا این که توسط خود او بر سر کار گمارده شده بودند. وقتی که اختلاف بین جناح های بوروکراسی به نقطه ی اوج رسید، و از محدوده ی اتاق های در بسته فراتر رفت. آن بخش از بوروکرات ها که در نتیجه «رفرم ها» در خطر از دست دادن امتیازات زیادی بودند، یعنی بوروکراسی بحش مرکزی^۳، روز قبل از امضای پیمان جدید وحدت جماهیر، آستین های خود را بالا زدند.

نتیجه ی این اقدام، اما، از چندی پیش معلوم شده بود. در طول چند سال اخیر، بخش مرکزی بوروکراسی قدرت و امکانات خود را بیشتر و بیشتر از دست داده بود. بخش های دیگر بوروکراسی، از جمله بوروکرات های ناحیه ها و جمهوری ها (به ویژه روسیه) و بوروکرات های نهادها و ارگان های مختلف، در این میان به قدرت شان افزوده شده بود. برای مثال همین اواخر کشف شد که وزارت دارایی ۵۲ میلیارد روبل بودجه مخفی تحت کنترل خود داشت که حتی شخص گرباچف از وجود آن بی خبر بود. بوروکرات های مرکز، خود کل پروسه «رفرم» را آغاز کرده بودند، ولی هنگامی که فهمیدند که مهار اوضاع را دارند از دست می دهند، دیگر خیلی دیر شده بود- چون که بوروکرات ها هیچ درکی از نیروهای اجتماعی ای که توسط «رفرم ها» آزاد خواهد شد، نداشتند، چه رسد به کنترل این نیروها!

^۳ - رجوع شود به مقاله «بازسازی سرمایه داری در روسیه» در شماره ۳ دیدگاه سوسیالیزم انقلابی.

به غیر از بعضی از بوروکرات های رتبه بالا بخش مرکزی بوروکراسی دیگر چیزی در دست نداشت. روسیه قدرت جدید را تشکیل می دهد، قدرتی که به مراتب بیشتر خواهد شد. و این دلیل پشت «شجاعت» و اعتماد به نفس یلتسین و پارلمان روسیه بود. آنان به نقد پشتیبانی بخش عمده ی «ک. گ. ب.» و دیگر نهادهای دولتی را داشتند. در یک کودتای واقعی یلتسین و نمایندگان «رادیکال» پارلمان در طول چند دقیقه ی اول زندانی می شدند.

اما کلید پی بردن به وقایع جاری در شوروی، وضعیت وخیم اقتصادی و سری تلاش های شکست خورده برای به وجود آوردن دینامیزم در اقتصاد راکدش است. برای بهبود بخشیدن به شرایط وخیم اقتصادی، بوروکراسی از روش های گوناگون سود جسته است. در اوایل دهه ی شصت تلاش بر این بود که انگیزه های مادی در واحدهای اقتصادی معرفی شوند، و در دوران گرباچف کوشش بر آن بود که «رفرم ها» ی تدریجی تحت پوشش «پروسترویکا»، نجات بخش اقتصاد بحران زده شوروی شوند.

اما بوروکرات ها به مسایل اقتصادی عکس العمل های مقطعی داشتند و هرگز نتایج منطقی مانورهای خود را در نظر نداشتند. منطق «رفرم ها» اضمحلال خود بوروکراسی بود، در حالی که بوروکراسی به زعم اجرای «رفرم ها» همواره حفظ موقعیت ممتاز خود را در نظر می گرفت. درک ضمنی از سیر نیروهای آزاد شده ناشی از «رفرم» که همانا نفی بوروکراسی به عنوان دارودسته حاکم و بازگشت سرمایه داری بود، زیگزاگ زدن ها، توقف در نیمه راه و یا حتی عقب گرد ها را باعث می شد. به دلیل آن که بوروکراسی یک طبقه نبود، هرگز برنامه ی اجتماعی معنی را در اختیار نداشت. تاریخچه ی حرکت های کور گام به گام این دارودسته به تشویق کردن کولاک ها به دهه ی ۲۰ و اضمحلال شان به دهه ی ۳۰ باز می گردد. بار دیگر بوروکراسی از درک آن چه که وجود داشت، و آن چه که در شرف وقوع بود، عاجز مانده بود. آخرین تلاش آنان نیز تأثیر معکوس بر جای گذاشت. پروسه ی

تلاشی شوروی دیگر اجتناب ناپذیر، و از کنترل خارج شده بود. همین که شکست کودتا نه به تقویت دولت مرکزی بلکه به تلاشی آن انجامید، اثبات گر این مدعاست. برای ما مشخصه ای که بیش از هر یک از رویدادهای ماه اوت باعث نگرانی می شود. عکس العمل طبقه ی کارگر بود. بی تفاوتی نسبی کارگران شوروی و مشکوک بودن آنان نسبت به همه ی «سیاستمداران» در ارتباط با فراخوان اعتصاب عمومی یلتسین و یا خودداری آنان در الحاق به بخش هایی از بوروکراسی، خود را نشان می دهد. بسیاری از کارگران معادن به فراخوان اعتصاب عمومی یلتسین اعتنایی نکردند.

اما تقلای احیای سرمایه داری در شوروی دو تأثیر خواهد داشت. از یک طرف بوروکرات ها کماکان مشغول تحکیم موقعیت خود خواهند بود: مدیران، تکنوکرات ها، کارگزاران دولتی، سیاستمداران و حتی سرمایه داران آتی از درون قشر بوروکرات های کنونی سر بیرون خواهند آورد. آنانی که در کودتا دست نداشتند و به ویژه آن هایی که از درون این ماجرا هم چون «قهرمانان» ظاهر شده اند، موقعیت، نفوذ و قدرت خود را در جامعه در حال ظهور سرمایه داری حفظ خواهند کرد.

از طرف دیگر، مشکلات اقتصادی و اجتماعی کماکان ادامه خواهد یافت و حتی تشدید نیز خواهد شد. به زعم این که احیاء سرمایه داری علی السویه شده است، با این وجود این گذار آسان و «با نظم» نخواهد بود. در جاده ی «اتوپی» سرمایه داری، بیکاری وسیع، تورم فزاینده و پایین آمدن گسترده ی سطح زندگی کارگران و سایر مشکلات دیگر وجود خواهد داشت. در همان حال دارودسته بوروکرات های در حال انقراض و بورژواهای نوظهور سعی خواهند کرد که هزینه ی پاکیزه کردن کثافات قدیمی را بر دوش کارگران بیاندازند. اینان کارگران را وادار خواهند ساخت که بهای ورشکستگی هر دو نظام را بپردازند.

بوروکراسی اکنون وظیفه ی تاریخی خود را (البته به طور ناخودآگاه) به سرانجام رسانده است. آنان منابع وسیع و بازار هنگفت جامعه ی شوروی را به دست های

سرمایه داری سپرده اند. در این میان بوروکراسی آن چنان اقتصاد جامعه را به نابودی کشانده است که بازگشت سرمایه داری امروزه به مراتب مشکل تر از پنجاه سال پیش شده است. افزون بر این خود سیستم سرمایه داری اکنون دچار بحران شدیدی است و به تمام وعده های سرمایه گذاری از سوی سران غرب، اقدامی که عقب گرد به سرمایه داری را تسهیل کند، انجام نیافته است. جهان سرمایه داری اکنون منتظر آن است که فروپاسی جامعه شوروی کاملاً عینیت یابد تا در پی آن وارد کارزار و غارت شود. آنان تا مادامی که پیشنهادات تعیین شده شان مقبولیت نیابد، و امنیت سرمایه ضمانت نشود، از هر اقدام جدی ای سرباز خواهند زد. در این مابین آن ها به این قناعت خواهند کرد که تنها در بازار بورس دخالت کنند، چرا که سود در این بخش سریع و هنگفت است.

بنابر این ما باید کاملاً از ماهیت سرمایه داری آتی در روسیه و سایر جمهوری ها آگاه باشیم. به دلیل پایین بودن سطح تکنولوژی، این جمهوری ها نیز به خیل وسیع کشورهای رشد نیافته ی دیگر خواهند پیوست. قانون ارزش نیز در این جا هم، چون سایر نقاط جهان، ارزش اضافی خالص از هر مبادله ای را به سوی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، به ویژه کشورهای امپریالیستی سرازیر خواهد کرد. گذار به سرمایه داری تنها خانه خرابی شدیدتر کارگران شوروی را به ارمغان خواهد آورد. برای درک ریشه های مشکلات جامعه ی شوروی ما ناگزیریم نکات اساسی سوسیالیزم را بار دیگر مرور کنیم و این که بدانیم که چگونه بشریت امکان دارد بنیادهای یک جامعه ی بی طبقه را بنا کند. برای درک این امر باید توجه ویژه ای به انقلاب اکتبر و تجربه ی بلشویک ها داشته باشیم.

مفهوم سوسیالیزم

سوسیالیزم نه مفهومی ست متعلق به دوران تاریخ مدرن بشر و نه مفهومی ست ویژه طبقه ی کارگر. تاریخ مساوات و عدالت اجتماعی، تاریخ هزاران ساله ی بشری

است. در واقع از مقطعی که دوران کمونیزم اولیه و مالکیت قبیله ای سپری شد بشریت هم چنان در آرزوی رجعت به «دوران طلایی» مالکیت جمعی به سر می برده است.

از زمان افسانه های یونان قرن هشتم قبل از میلاد مسیح، که خود محصول سنتی قدیمی تر دوران «کرونوس» (Cronus) - تا زمان «افلاطون» و آموزش مذاهب مختلف، به ویژه در دوران اولیه آن ها. این قبیل عقاید برای اقشار فقیر و بی چیز بسیار جذابیت داشت. مثال جالبی که از حیطة ی الفاظ فراتر رفت، بیت المال (خزانه ی مردم) دوران اولیه ی اسلام است. این خزانه از غارت اموال غیرمسلمان پُر شد. به هر حال، در اکثر موارد، در حالی که ادیان جدید تدریجاً به بخشی از دستگاه دولتی تبدیل می شدند، علمای مقدس به موعظه درباره «بهشت موعود» مشغول بودند. این همه اما، انواع گوناگون توزیع دوباره ی فقر بود تا ثروت. با پیدایش بورژوازی، صنعتی شدن تولید و شکل گیری پرولتاریا پایه مادی آزادی بشریت در دوران سرمایه داری به وجود آمد.

سوسالیزم علمی

در اوایل قرن نوزدهم هم درک عملی تر و "علمی"تری از سوسالیزم آغاز به رشد کرد. این تنوری ها که بعداً به نام «سوسالیزم تخیلی» شناخته شدند، به خاطر پژوهش اجتماعی آن ها "بدون در نظر گرفتن تفکیک طبقاتی" و جایگزینی "ابتکار عمل شخصی" با "عمل تاریخی" مورد انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفتند. و این به این خاطر بود که به پرولتاریا، که در آن زمان در دوران طفولیت به سر می برد، به مثابه ی "طبقه ای بدون هرگونه ابتکار تاریخی" نگریسته می شد. اما رشد نازل و نسبی صنعت هنوز به وجود آمدن "شرایط رهایی پرولتاریا" را موجب نمی گشت. با قرار دادن مبنای خود بر پایه ی شرایط "خیالی" و نه "شرایط رهایی تاریخاً مهیا گشته"، تعجبی نداشت که سوسیالیست های تخیلی "تمام اعمال سیاسی، به ویژه

عمل انقلابی" را مردود می‌شماردند.^۴ با رشد نیروهای مولده و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، این تئوری‌ها ارزش عملی خود را از دست داده و راه را برای درک مفاهیم علمی سوسیالیزم هموار ساختند.

مارکس و انگلس اما، خود را به انتقاد از سوسیالیست‌های تخیلی محدود نکردند. آن‌ها هم چنین در انتقاد به سوسیالیزم فئودالی ضدانقلابی، سوسیالیزم خرده بورژوایی و سوسیالیزم محافظه کارانه ی بورژوایی نیز ثابت قدم بودند. سوسیالیزم به عنوان آلترناتیو سرمایه داری، در ذهن طبقات مختلف دارای معانی و انگیزه‌های متفاوت است.^۵ «بیسمارک» که در مقام ریاست حکومت آلمان در اواخر دهه ۱۸۷۰ قانون «ضدسوسیالیستی» را تصویب کرد، چند سال پس از آن اعلام داشت که: "دولت باید به معرفی بیشتر سوسیالیزم در پارلمان ما بپردازد."^۶

آن چه که در پی این مسئله هویدا گشت. سوسیالیزم «پدرخانی» دولت به عنوان اولین سیستم تأمین اجتماعی در اروپا بود. این سیستم شامل بیمه سوانح کارگری، بیمه درمان و حق بازنشستگی بود. برقراری این سیستم به تقویت و استحکام دولت بورژوایی کمک شایان کرده و به مدلی برای دیگر کشورهای اروپا تبدیل گردید.^۷ این گونه رفرم‌ها که در ذهن کارگران به سرمایه داری ظاهری پسندیده می‌بخشد، تا

^۴ - مارکس و انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، منتخب آثار جلد ۱، مسکو ۱۹۸۳ ص ۱۳۵-۱۳۴. کلیه نقل قول‌ها به زبان انگلیسی هستند.

^۵ - همان جا، ص ۱۳۴-۱۲۷

^۶ - اکثر کتاب‌ها در مورد بیسمارک چنین مطالبی را شامل می‌شوند. یک نمونه مشخص کتاب «بیسمارک: انقلابی سفید» نوشته «لوتارگول»، لندن ۱۹۸۶ است. در صفحه ۱۲۹ آن کتاب آمده است که: "سوسیالیزم دولتی در حرکت به پیش است و به هیچ وجه کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، هر کس آن را بپذیرد فترت را به چنگ خواهد آورد."

^۷ - "با کسی که دارای حقوق بازنشستگی است... راحت تر می‌توان کنار آمد تا کسی که چنین آینده‌ای ندارد." بیسمارک هم چنین در مورد حقوق بازنشستگی می‌گوید که آن "به پرورش افکار محافظه کارانه در ذهن منجر می‌گردد." همان جا ۱۲۹.

به امروز ادامه داشته است. حتی صرفاً صحبت از این قبیل رفرم ها دارای کاربردی سیاسی است.

لزوم دوره ی انتقالی

مارکس و انگلس و همه ی سوسیالیست های انقلابی از آن زمان تا کنون بر این باور بوده اند که ساختمان کمونیزم نمی تواند در فردای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا صورت گیرد. بدیهی ست که برای رسیدن به مرحله اول جامعه ی کمونیستی (که به خاطر نفوذ «انترناسیونال دوم» به نام مرحله ی سوسیالیستی شناخته می شود). جامعه ای که در آن طبقات و دولت ناپدید گشته و همگان از تولید اجتماعی بر مبنای نیروی کارشان برداشت می کنند، به دوران انتقالی ای نیاز است که طی آن نیروهای مولده رشد کرده و پایه ی مادی شرایط زوال تدریجی دولت و طبقات فراهم می گردد.

تفاوت مرحله ی اول جامعه کمونیستی و مرحله ی دوم آن (مرحله ی بالاتر) در این است که در مرحله ی اول هنوز نوعی از حق بورژوازی وجود دارد^۸ و در مرحله ی بالاتر به هر کس به اندازه ی نیازش از تولید اجتماعی تعلق می گیرد. در این مرحله تفاوت کار فکری و کاریدی از میان خواهد رفت. واضح است که برای رسیدن به این مرحله از رشد، به ویژه در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی عقب مانده اند، به یک دوران انتقالی نیاز است. به هر حال به دلیل ضربه ی استالینیزم (و شریک نامیمون آن سوسیال دمکراسی) این مفاهیم اولیه عمدتاً در

^۸ - "در این جا اصولاً حق برابر هنوز حق بورژوازی است" یعنی، "حق برابر هنوز مهر محدودیت های بورژوازی را بر خود دارد." به این دلیل که تولیدکنندگان متفاوت دارای قدرت جسمی و توانایی ی فکری متفاوت هستند. در نتیجه "حق برابر حقی است نابرابر برای کار نابرابر". رجوع کنید به مارکس «نقد برنامه گتا»، آثار منتخب مارکس و انگلس جلد ۳، مسکو، ۱۹۸۳، ص ۱۸.

هاله ای از ابهامات قرار گرفته اند استالینیست ها یا لزوم وجود چنین دورانی (انتقالی) را منکر می شوند و یا، همین دوران، (یعنی، به اعتقاد مارکس مرحله اول جامعه کمونیستی) را مرحله ی سوسیالیستی می نامند.

اولاً، آن ها فراموش می کنند که بین وجوه مختلف تولیدی، همیشه دورانی از انتقال وجود داشته است. هنگامی که پرولتاریا به کسب قدرت سیاسی نایل آید، پس از آن باید توسط دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا تمام روابط جامعه کهن را از طریق ابزارهای انقلابی متحول سازد. مبارزه طبقاتی با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا خاتمه نمی یابد. بر عکس، از آن جا که مانع اصلی در مقابل هژمونی پرولتری، یعنی دولت بورژوازی، از میان برداشته شده است، مبارزه طبقاتی برای اولین بار در تاریخ بشر به از میان رفتن طبقات منجر می گردد و نه به ظهور طبقه ی استثمارکننده نوین.

بنابر این با آغاز دوران انتقالی، همان طور که مارکس مکرراً تأکید داشت، قدرت دولتی چیزی به جز «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نیست.^۹ اگر قدرت دولتی چیزی به جز این باشد، نه تنها انتقالی به مرحله اول جامعه کمونیستی صورت نخواهد گرفت، بلکه در نهایت جامعه به دوران سرمایه داری عقب گرد خواهد کرد.^{۱۰}

دوماً، استالینیست ها دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، یعنی دوران انتقالی را «سوسیالیزم» می نامند. اما آن ها هم چنین فراموش می کنند که در سوسیالیزم به عنوان مرحله ی اول جامعه کمونیستی طبقات و دولت دیگر وجود خارجی ندارند. و به هر کس به اندازه کارش در چارچوب تولید اجتماعی تعلق می گیرد.^{۱۱} به علاوه، از

^۹ - همان جا. ص ۲۶.

^{۱۰} - رجوع کنید به بخش بعدی این نوشته «دوران انتقالی».

^{۱۱} - "بر طبق آن، تولیدکنندگان منفرد پس از کسر مخارج (اداری، اجتماعی و صندوق های بیمه) همان چیزی را از جامعه دریافت می کند که به آن داده است. همان مقدار کاری را که او

آن جا که پرولتاریا مستقیماً درگیر سازماندهی و برنامه ریزی جامعه می شود، ضرورتاً شالوده ی تفاوت های کار فکری ویدی مورد تحول قرار می گیرد.

دوران انتقالی

بدیهی ست که تا زمانی که این گونه بدفهمی های رایج در مورد مفهوم سوسیالیزم وجود دارد مشکلات عدیده ای بر سر راه برداشتن قدم های مشخص برای رسیدن به آن وجود خواهد داشت. این پژوهش از سوی بلشویک ها و به ویژه توسط «پروبرائزسکی» و «بوخارین»^{۱۲} در حالی که از طریق جدال با مشکلاتی که بر سر راه برقراری پایه های اولیه جامعه نوین سوسیالیستی در کشوری عقب مانده (هم چون روسیه در آن مقطع) وجود داشت، به توضیح و موشکافی این مفاهیم اولیه پرداختند. اکنون زمان آن فرا رسیده که این توضیحات و موشکافی های آنان از زیر آوار استالینیزم بیرون کشیده شود. هم چنین ضروریست که این مفاهیم اولیه در پرتو حداقل ۷۰ سال گذشته ی مبارزه طبقاتی مورد بازنگری قرار گیرند.

هیچ یک از وجوه تولیدی به شکل خالصی رشد نکرده اند. رشد یک وجه تولید نوین به معنی خلع ید از اشکال اقتصادی موجود است. این خلع ید به این معنی است که در ابتدا این اشکال اقتصادی تحت تسلط وجه تولید نوین قرار گرفته و در نهایت از میان برداشته خواهند شد. رشد وجه تولید نوین اما، بر اساس آشکار شدن جنبه های ذاتی و قوانین ویژه ی آن، و به صورت خطی، انجام نمی گیرد. قوانین وجه تولید

به شکلی به جامعه تحویل داده به شکل دیگری دریافت می کند. "مارکس و انگلس منتخب آثار ص ۱۸.

^{۱۲} - رجوع کنید به «علم اقتصاد نوین» پروبرائزسکی، آکسفورد ۱۹۶۵؛ و «اقتصاد دوران گذار»، بوخارین، نیویورک ۱۹۷۱. این چاپ اثر بوخارین شامل یادداشت های حاشیه ایی لندن نیز می شود. بنابر این می توان به نظر او در مورد آثار بهترین تنوریسین های بلشویک در مورد دوران گذار پی برد.

حاکم به واسطه ی تأثیر نیروهای مقاومی که از طریق اشکال دیگر بر آن وارد می گردد، همیشه از مسیر این رشد خطی جدا می گردند.

انتقال به سوسیالیزم با دوران انتقالی و جوه تولیدی دیگر، تفاوت های اساسی دارد. برای مثال، اگر انتقال از دوران فنودالی به سرمایه داری را در نظر بگیریم و آن را با انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم مقایسه کنیم، به دو تفاوت اصلی بر خواهیم خورد.

اول، تولید کاپیتالیستی (کالایی) قبل از انقلاب بورژوایی در بطن جامعه ی فنودالی آغاز به رشد می کند. در نتیجه انقلاب بورژوایی تنها رشد سریع تر تولید کالایی و در واقع سرمایه داری را تسهیل می کند. در صورتی که ساختمان پایه های اقتصاد سوسیالیستی جامعه آینده پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا آغاز می گردد. آن چه که در اختیار بورژوازی ست، پرولتاریا تنها از طریق دیکتاتوری انقلابی خود به دست می آورد.

بنیاد و اساس اقتصاد سوسیالیستی مجموعه ای لاینفک را تشکیل می دهند. بنابر این نه می توانند به صورت نطفه ای در جامعه سرمایه داری آغاز به رشد کنند، و نه این که به شکل «خود بخودی» در دوران انتقالی. دوران «پیشا تاریخی» سوسیالیزم تنها می تواند از طریق دخالت سیاسی و انقلابی ی آگاهانه پرولتاریا در اقتصاد آغاز گردد. از طریق نهادهای دولت کارگری، صنایع بزرگ، به عنوان اولین انباشت سوسیالیستی، به مالکیت اجتماعی (سوسیالیستی) در خواهند آمد. این مالکیت اجتماعی از طریق متمرکز کردن صنایع بزرگ در دست دولت کارگری و تحت کنترل مستقیم کارگران صورت می گیرد و نیازمند حداقلی از منابع، جهت سازماندهی رهبری سوسیالیستی صنعت خواهد بود.

دوم، دوران «پیشا تاریخ» سرمایه داری صنعتی شامل دوران «مانوفاکتورها» است. تنها وجود چند مانوفاکتور لازم بود تا برتری وجه تولید نوین (سرمایه داری) به وجه تولید کهن (فنودالی) ثابت گردد. در مورد سوسیالیزم اما، این گونه «جنگ و

جدل پارتیزانی» به کار نمی آید. انباشت جزئی و یا تدریجی ی سوسیالیستی قادر به حل مسائل پایه ای سازماندهی سوسیالیستی تولید نخواهد بود. جامعه ای که در حال انتقال به سوسیالیزم است به آن چنان انباشتی نیازمند است که:

۱- به بخش دولتی امکان به دست آوردن (و در مورد کشورهای پیشرفته، حفظ سطح تکنولوژی موجود) سطح تکنولوژی موجود در کشورهای پیشرفته صنعتی را بدهد؛

۲- به برنامه ریزی اداری کل مجموعه ی اقتصاد دولتی، سازماندهی علمی نیروی کار و تغییر لازم در پایه ی تکنیکی اقتصاد دولتی، کمک رساند؛

۳- رشد تمام مجموعه ی اقتصاد دولتی، و نه تنها بخش هایی از آن، را تضمین کند. زیرا بخش های وابسته کل مجموعه، باید در پیشرفت خود با هم هماهنگ شوند. واضح است که، از آن جا که در دوران گذار اقتصاد ترکیبی از اشکال متفاوت است، به یک ضمانت سیاسی برای طی کردن این دوران نیاز است. و از آن جا که در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم تفاوت بنیادین بین شکل سیاست و شکل اقتصاد تنها در نوع سازماندهی آن هاست، لذا در طول این دوران تسلط سیاست بر اقتصاد از ملزومات است. برای مثال، کارخانه ای که تحت کنترل کارگری ست می تواند با استفاده از تکنیکی مشخص، به تولید همان کالاهایی مشغول باشد، که کارخانه ی دیگر، با همان تکنیک مشابه، اما بدون کنترل کارگری، تفاوت اینست که تولید در کارخانه ی اولی در خدمت انباشت سوسیالیستی قرار خواهد گرفت و تولید در کارخانه ی دوم در جهت خرابکاری در روند این انباشت. "تحت مجموعه شرایط خاصی، بیش از هر چیز، در مقابل خود تغییر عملکردهای دیالکتیکی ی سازمان های کارگری را داریم. کاملاً واضح است که این وضعیت تا آن جا که به جا به جایی روابط حاکم مربوط می گردد، چیز دیگری نمی تواند باشد، زیرا طبقه ی کارگری که قدرت دولتی را به دست آورده باید به طور اجتناب ناپذیری به قدرتی تبدیل گردد که به

عنوان سازمانده تولید ظاهر می‌شود" ۱۳ و این دقیقاً همان دلیلی است که اهمیت ماهیت دولت را برجسته می‌کند. "کوچک‌ترین هسته‌های ابزار کار باید به عوامل آن روند عمومی سازماندهی‌ای تبدیل‌گردند که به‌طور سیستماتیک توسط منطق جمعی‌ی طبقه‌ی کارگر رهبری می‌شود. طبقه کارگری که تجسم مادی خود را در بالاترین و متشکل‌ترین شکل سازمانی خود، یعنی ابزار دولتی خود، در می‌یابد." ۱۴

بنابراین، تضمین‌کننده اصلی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم همانا «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» است. بوخارین تمام یک فصل از اثر خود را به قهر «ماوراء اقتصادی» در دوران انتقالی اختصاص می‌دهد. لنین کل محتوای این فصل که شامل نقل قول‌هایی از مارکس و انگلس در رابطه با قهر و قدرت سیاسی است را تأیید می‌کند.^{۱۵} "زور قابل‌ی هر جامعه کهنی است که آبستن جامعه‌ی نوین است. خود قدرت اقتصادی است." ۱۶ برای بلشویک‌ها این بسیار واضح بود که "قدرت دولت انقلابی نیرومندترین اهرم انقلاب اقتصادی است." ۱۷

"قدرت دولتی [پرولتاریا]، دیکتاتوری آن، دولت شورایی عامل از میان برداشتن پیوندهای کهن اقتصادی و برقراری پیوندهای نوین اقتصادی را در خود دارند. قدرت سیاسی در جوهر واقعی خود چیزی به‌جز قدرت سازمان‌یافته‌ی یک طبقه

۱۳- بوخارین، همان‌جا ص ۷۹-۷۸. لنین زیر تمام این پاراگراف را خط‌کشیده و در حاشیه نوشته است: (بسیار عالی!).

۱۴- همان‌جا، ص ۷۹.

۱۵- همان‌جا، فصل ۱۰ ص ۱۶۱-۱۴۸. در پایان این فصل لنین می‌نویسد: این فصل بسیار عالی‌ای است.

۱۶- بوخارین از مارکس نقل قول می‌آورد (مارکس. کاپیتال جلد ۱، لندن ۱۹۸۳، ص ۷۰۳)، همان‌جا، ص ۱۵۰.

۱۷- همان‌جا، ص ۱۵۱.

برای سرکوب طبقه دیگر نیست.^{۱۸} «قدرت متمرکز یافته» روی بورژوازی به عنوان قدرتی اقتصادی نمایان می‌گردد، قدرتی خواهد بود که بعد از هم پاشیدن روابط تولیدی سرمایه داری منجر گشته و اسکلت عینی مادی تولید را در خدمت پرولتاریا قرار می‌دهد...»^{۱۹}

از دست دادن همین قدرت سیاسی و اقتصادی منجر به منحرف شدن تاریخ از مسیر خود شد و خود بوروکراسی، به عنوان نتیجه تأثیر شکست انقلاب جهانی، عامل شکست انقلابات بسیاری گردید. بنابر این ما باید، به بررسی آن دلایلی بپردازیم که باعث مرگ دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و جایگزینی آن با دیکتاتوری ضد انقلابی بورکرات ها شد.

مرگ دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت طبقاتی دولت شوروی

روشن است که انقلاب اکتبر سیستم سرمایه داری را در امپراطوری تزار سرنگون کرد و پس از آن جنگ داخلی و شکست انقلاب در اروپا، به ویژه در آلمان، به مقدار زیادی موقعیت دولت کارگری را تضعیف کرد.

«سیاست نوین اقتصادی» (نپ) به دادن امتیازاتی به کولاک ها و عوامل مشابه، به عنوان فرجه ای جهت فراهم آوردن شرایط رشد نیروهای مولده، منجر گردید. از آن جا که قدرت دولتی توسط دولتی کارگری- اگرچه به شکل «ناهنجاری های بورکراتیک»، اعمال می‌شد، امتیازات «نپ» ماهیت انتقالی ی جامعه شوروی را تهدید نمی‌کرد.

^{۱۸} - در همان جا بوخارین از قول مارکس می‌گوید: "قدرت سیاسی به مفهوم درست آن، چیزی به جز قدرت سازمان یافته ی یک طبقه برای سرکوب طبقه ی دیگر نیست." مارکس و انگلس «مانیفست حزب کمونیست». ص ۱۲۷. لنین زیر این جمله را خط کشیده است.

^{۱۹} - همان جا، ص ۱۵۱.

اما مقطعی فرا رسید که این بورکراسی عملاً قدرت دولتی را از پرولتاریا غصب کرد؛ و از آن جا که عامل اصلی برای انتقال جامعه ای فرا-انقلابی به جامعه ای سوسیالیستی همانا وجود دیکتاتوری انقلابی پرولتاریاست، بنابر این از این مقطع به بعد نمی توان جامعه شوروی را به عنوان جامعه ای در حال گذار به سوسیالیسم تلقی کرد. (از آن جا که بسیاری از به اصطلاح طرفداران سوسیالیسم دیگر به آن اعتقاد ندارند، بنابر این ما در این جا به تزه‌های «سوسیالیستی» در مورد شوروی نمی پردازیم).^{۲۰}

و در مورد کسانی که ادعا می کنند استالینیست ها مسئول برگرداندن سرمایه داری به شوروی هستند، هر چند به شکل انحصار دولتی ی آن، باید گفت که تمام شواهد امر عکس آن را ثابت می کند. این دوستان با استناد به استدلال فوق نمی توانند تغییرات کنونی در شوروی را پاسخ دهند. اگر شوروی سرمایه داری است دیگر مشکل خصوصی سازی سرمایه های ملی شده (یعنی دولتی شده) از کجا نشأت می گیرد؟ آیا کشورهای بسیاری و از آن جمله کشورهای عقب افتاده ی سرمایه داری هم چون مصر به راحتی به این نوع خصوصی سازی در مدتی کمتر از چند هفته دست نیافتند؟

تز سرمایه داری دولتی اما، مشکلات عدیده ی دیگر هم دارد. اگر تا کنون سرمایه داری در شوروی برقرار شده است، چه موقع این عمل صورت گرفت؟

^{۲۰} - شاید بهترین استدلال نقل قول های خود بوخارین باشد که تئوری «سوسیالیسم در یک کشور» را برای بوروکراسی، پس از مرگ لنین، تئوریزه کرد. در سال ۱۹۲۰ موقعی که هنوز یک بلشویک بود او چنین نوشت: "دیکتاتوری پرولتاریا، در صورت ایزوله بودن پرولتاریای کشورهای متفاوت از یکدیگر، به پیروزی نخواهد رسید. بنابر این، یک اتحاد، یک همبستگی، یک به هم پیوستگی، یک پیمان بین تمام پرولتاریای در حال خیزش جمهوری های شورایی ضرورتی لازم الاجرا در روند مبارزه طبقاتی است." همان جا. ص ۱۷۳.

تأثیر آن بر جامعه شوروی چه بود؟ آیا عدم توافق جناح‌های مختلف در روند خصوصی‌سازی سرمایه‌ها می‌توانست متضمن وقوع «کودتا» گردد؟ سرمایه‌داری شکل تعمیم‌یافته‌ی تولید کالایی است. اما شوروی با مشکل کمبود تولید اجناس مواجه است. آن چیزی هم که تولید می‌شود اکثراً به شکل گسترده‌ای قابل استفاده نیست (مثلاً هزار تا کفش یک لنگه!) و یا خطرناک‌تر از این (مثلاً تولید تلویزیون‌هایی که از داخل قابل منفجر شدن هستند). به وضوح اکثر اجناس ساخت شوروی ارزش مصرفی ندارند، چه رسد به ارزش مبادله. یک کالا باید دارای هر دو خصلت فوق باشد تا بتوان آن را «کالا» خواند.

به علاوه، این چه نوع سرمایه‌داری‌ای است که دارای بحران تولید کالا در سطح پائین‌تر از تقاضا، کمبود «سرمایه»‌گذاری اولیه و کمبود نیروی کار است؟ این‌ها همه نکات مقابل آن چیزی است که به عنوان جنبه‌های مختلف بحران سرمایه‌داری شناخته می‌شوند. اگر مثال‌های مجارستان و چک‌سلواکی را مرتبط فرض کنیم. وضعیت در کشورهای فوق نشان می‌دهد که به کاراندازی دوباره‌ی سرمایه‌داری «بدترین جنبه‌های هر دو نظام» را در خود خواهد داشت: ارتش بیکاران، تولید نازل و کمبود سرمایه.

آن‌هایی که تزهایی هم چون پیدایش جامعه طبقاتی‌ی نوین و یا «فرماسیون» اجتماعی‌ی نوین را مطرح می‌کنند. در واقع یکی از اولیه‌ترین نکات ماتریالیسم تاریخی را از خاطر می‌برند: «هیچ نظام اجتماعی‌ای ناپدید نخواهد شد مگر این که تمام نیروهای مولده آن نظام که هنوز جای رشد برای آن‌ها باقی است، رشد کرده باشند، و هیچ روابط تولیدی‌ی نوینی جایگزین روابط تولیدی‌ی کهن نخواهد شد مگر این که شرایط مادی جدید برای رشد آن‌ها در بطن جامعه کهن فراهم شده باشد.»^{۲۱}

^{۲۱} - مارکس، «پیش‌گفتار بر سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی». منتخب آثار مارکس و انگلس،

این جامعه ی نوین کشف شده به کجا می رفت؟ شرایط مادی در حال نُضج گرفتن به چه نوع روابط تولیدی ای منتهی می شد؟

اکنون واضح است که «اتحاد شوروی» همیشه در حال یک دوره ی "تجدد" (رنسانس) به یک سیستم سرمایه داری به سر می برد. اتحاد شوروی جامعه ای در حال ایستا بود که پایه های اقتصادی اش همواره در حال انحطاط بود. بنابر این شرایط مادی ای که در "بطن" آن در حال نُضج گرفتن بود به دوباره ظاهر شدن اجتناب ناپذیر روابط تولیدی سرمایه داری منجر گردید.

آن هایی که از تز «دولت کارگری منحل» دفاع می کنند علیرغم قراردادن خود بر پایه ای استوار، اما دارای مشکلاتی نیز هستند. آن ها از درک این مسئله که انحطاط خود دارای درجات مختلف است؛ و این که، انحطاط خود به پیدایش پدیده جدیدی منجر می گردد، عاجزند. تا چه مدتی می توان دولت بوروکراتیک را دولت منحل کارگری خواند؟ چطور می توان همواره از جامعه ی انتقالی، بر این اساس که برنامه ریزی دولتی و مالکیت ملی وجود دارد، دفاع کرد؟^{۲۲}

دولت کارگری و یا دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بر اساس نمایندگی ی شوراهای کارگری (و در کشورهای عقب افتاده، شوراهای دهقانان) بنا نهاده شده است. قدرت

^{۲۲} - دفاع از شوروی در برابر حمله نظامی، موقعی که این تهدید وجود داشت، مسئله دیگری است. اگر ما موضع مارکس را در مورد جنگ روسیه- ترکیه و موضع تروتسکی در مورد جنگ ایتالیا (دوره فاشیسم) و ایتوپی را در نظر بگیریم. در خواهیم یافت که در هر دو مورد مسئله اساسی این است که شکست کشور پیشرفته تر به ایجاد توازن قوایی در جهت منافع پرولتاریا، در سطح جهانی، منجر می گردد. برای مثال می توان به نامه ی مارکس به «ویلیام لیبنخت»، ۴ فوریه ۱۸۷۸ رجوع کرد. "شکست روس ها به تسریع هر چه بیشتر انقلاب در روسیه منجر می گردد". مارکس و انگلس، مجموعه آثار جلد ۴۵، لندن ۱۹۹۰، ص ۲۹۶. هم چنین رجوع شود به نوشته ی تروتسکی، "جنگ ایتالیا- ایتوپی" که در ژوئیه ۱۹۳۵ نگاشته شده است. "البته که ما خواهان شکست ایتالیا و پیروزی ایتوپی هستیم." نوشتجات لنون تروتسکی ۳۶- ۱۹۳۵، نیویورک ۱۹۷۷، ص ۴۱.

شوراها در روسیه به مثابه ی ارگان های قدرت پرولتری، در همان سال های اولیه ی جنگ داخلی متوقف گردید.

در سال ۱۹۱۹ گزارش لنین به کنگره ی هشتم «حزب کمونیست روسیه» به نکات زیر اشاره داشت: «استثمارکنندگان از میان برداشته شده اند. اما سطح فرهنگی توده ها رشد نکرده است، و بنابر این بوروکرات ها به بازگشتن به موقعیت های سابق خود پرداخته اند.»^{۲۳} لنین مکرراً به «ناهنجاری بوروکراتیک»^{۲۴} دولت کارگری انگشت می گذارد. با توجه به از میان رفتن بخش عظیمی از پرولتاریا، به ویژه رادیکال ترین آن ها، در جنگ داخلی، کنترل هر چه بیشتر در دست «فانکسیونرها»^{۲۵} ی سابق دولت تزاری قرار گرفت. این «ناهنجاری بوروکراتیک» با شکست انقلاب پرولتری در کشورهای پیشرفته صنعتی، هر چه بیشتر تقویت شد.

ادغام هر چه بیشتر دولت و حزب، و پس از آن از میان رفتن کامل حزب از طریق «عضوگیری لنینیستی»، برای بوروکرات های تزاری و مقام طلبان جدید امکان به دست آوردن تمام آپاراتوس دولتی فراهم گشت.^{۲۶} تروتسکی در نوشته ی خود «دولت کارگری و مسئله ی ترمیدور و بناپارتیزم» به چندین نتیجه گیری رسید؛ اول این بود که، «ترمیدور... در مقابل ما قرار ندارد بلکه آن را پشت سر گذاشته ایم.

^{۲۳} - لنین، مجموعه آثار جلد ۲۹، ص ۱۸۴.

^{۲۴} - از همان سال ۱۹۱۸ لنین در نوشته ی خود «وظایف فوری حکومت شوروی» از ضرورت مبارزه علیه این انحراف سخن می گوید. رجوع کنید به مجموعه آثار لنین، جلد ۲۷، ص ۲۷۴.

^{۲۵} - هم چنین تعداد معدود از کارگران به بخشی از بورکراسی تبدیل شده بودند. این کارگران شامل آن بخشی می شدند که یا شوق انقلابی خود را از دست داده بودند و یا به لحاظ سیاسی کم تجربه بودند. «جایگاه اجتماعی کمونیستی که اتومبیلی و یا آپارتمان زیبایی در اختیار دارد با کمونیستی که در یک معدن کار می کند فرق دارد.» رجوع کنید به راکوفسکی، «خطرات حرفه ای قدرت». در منتخب نوشتحات در مورد اپوزیسیون در شوروی ۳۰ - ۱۹۲۳، لندن ۱۹۸۰. ص ۱۲۶.

ترمیدوری ها می توانند تقریباً دهمین سالگرد خود را جشن بگیرند.^{۲۶} سال ۱۹۲۵ پایان دولت کارگری را نشان می زند. دولت کارگری ای که طبقه ی کارگر در سنگرهای انقلاب و میدان های جنگ داخلی بر علیه ارتش سفیدها و ۱۲ قدرت امپریالیستی به دست آورده بود، در نهادها و وزارتخانه های دولتی از دست داد. بورکراسی ای که در روسیه بین پرولتاریا و دهقانان و، در سطح بین المللی بین پرولتاریا و سرمایه داری قرار گرفته بود. از طریق برقراری یک بالانس قدرت بین این طبقات و در مقابل یکدیگر قراردادن آن ها به حفظ سلطه ی خود موفق گردید (این خود توضیح دهنده ی بسیاری از زیگزاگ های آن است). بورکراسی که از رهبری کارگری در انقلاب و جنگ داخلی خلاص شده بود، برای اولین بار قدرت دولتی و کنترل منابع جامعه را به انحصار خود در آورد. این منشاء و جوهر دولت بورکراتیک حاکم در اتحاد شوروی است.

بوروکرات ها نمی توانستند بدون به کارگیری مقدار زیادی سرمایه های کشورهای امپریالیستی و قبولاندن آن به طبقه کارگر، به استقرار مجدد سرمایه داری در روسیه موفق گردند. آن ها هم چنین باید خود به خادمین عادی جامعه سرمایه داری تبدیل می شدند. موقعی که در قدرت قرار گرفتند. دیگر از دست دادن آن برای آنان میسر نمی بود؛ و هر چه بیشتر در قدرت باقی می ماندند به بدتر شدن وضعیت اقتصادی منجر می گشت. از لحظه ای که بوروکراسی خود به قشر حاکم تبدیل شد امکان انتقال به سوسیالیزم دیگر از میان رفته بود.

دستاوردهای انقلاب اکتبر

بسیاری از رفقا با شور و شوق زیادی از دفاع از دستاوردهای اکتبر صحبت می کنند. اما آن ها هیچ گاه مشخصاً در مورد این دستاوردها حرفی نمی زنند.

^{۲۶} - نوشتجات لئون تروتسکی ۳۵- ۱۹۳۴، نیویورک ۱۹۷۴، ص ۱۸۲.

موقعی ای هم که تحت فشار به آن ها می پردازند طبق معمول به مخصصه های رایج در می غلطند:

مالکیت ملی و یا انتقالی، برنامه ریزی دولتی، اشتغال کامل، سوبسیدهای دولتی، رشد عظیم نیروهای مولده و غیره. آن ها این مسئله که وظایف اساسی و بنابر این دستاوردهای بلشویک ها چه بود را به فراموشی می سپارند.

اصلی ترین دستاورد انقلاب اکتبر برقراری دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بود. اگر از دستاوردها صحبت شود، بنابر این باید به جنبه های مختلف این دیکتاتوری رجوع کرد: داغان کردن پلیس دیکتاتوری تزاری، ارتش و پلیس مخفی تزار (Okhrana) و جایگزینی آن ها با میلیشیای کارگری، ارتش سرخ و پلیس مخفی دولت کارگری روسیه (Cheka)؛ انتخاب و نه انتصاب نمایندگان، مأمورین رسمی و قضات، و قرارداد آنان تحت استیضاح لحظه ای و صرفاً پرداخت دستمزدی معادل میانگین دستمزد یک کارگر؛ و دیگر جنبه های قدرت طبقه کارگر که به برداشتن قدم هایی در راستای حاکمیت و اداره ی جامعه از طریقی که در نهایت به از میان برداشتن خود طبقه کارگر و دیگر طبقات اجتماعی می رسید. به عبارتی مادیت بخشیدن به اولین فاز جامعه کمونیستی.

تا آن جا که به این دستاوردهایی که رفقا با اکراه مطرح می کنند بر می گردد، این ها دستاوردهای بوروکراسی هستند و نه دستاوردهای ما، دلایل اجتماعی و مادی ای وجود دارد که بوروکراسی به انجام برخی از اقدامات و به اعلام برخی از گفته ها پرداخت^{۲۷}.

^{۲۷} - آن هایی که به اساسنامه استالینیست ها توهم دارند باید به ماده ۴ اساسنامه ۱۹۱۸ "حزب کارگر" (بریتانیا) رجوع کنند در این ماده آمده است: "مالکیت اشتراکی ابزار تولید و بهترین سیستم اداری مردمی و کنترل هر یک از صنایع" به عنوان یکی از اهداف حزب است. رجوع کنید به پیش نویس اساسنامه به اضافه ی دفترچه قوانین حزب کارگر. که به کنفرانس ناتینگهم،

در طول دوران انتقالی دولت چیزی به جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد و ملی کردن نه به مفهوم اجتماعی (سوسیالیستی) کردن است و نه مرحله ای پایین تر از آن^{۲۸}. اگر مالکیت دولتی کنترل کارگری را دربر نداشته باشد- کنترلی که خود شکلی انتقالی برای رسیدن به مدیریت کارگری، دارد- هرگز این مالکیت به مالکیت اجتماعی تبدیل نخواهد شد. به علاوه برای مارکس روابط اصلی در جامعه روابط مالکیت نبودند، بلکه روابط تولیدی مطرح بودند. هر "تعریفی از مالکیت به عنوان رابطه ای مستقل، مقوله ای جداگانه... چیزی به جز توهم متافیزیکی و یا روی آوری به حقوق الهی نیست."^{۲۹}

تا آن جا که به برنامه ریزی مربوط می شود، این برنامه ریزی توسط بورکراسی برای حفظ موقعیت اجتماعی خود انجام گرفته بود. برنامه ریزی ای نبود که توسط خود تولیدکنندگان برای رفع نیازمندی های خود آنان انجام گرفته باشد (از این مسئله که این برنامه ریزی هرگز در رابطه با سطح تولید واقعی نبود، می گذریم).

ژانویه ۲۵-۲۳، ۱۹۱۸ ارائه شد. لندن ۱۹۱۷، ص ۴. این قانون اخیراً تغییر کرده است (آوریل ۱۹۹۵)

^{۲۸}- برای بلشویک ها تفاوت بین ملی کردن و اجتماعی کردن کاملاً واضح بود. رجوع کنید به "علم اقتصاد نوین" پروبرازنسکی، ص ۸۳. "ملی کردن آن چه که توسط سرمایه داری انباشت شده شامل دوره اولیه انباشت سوسیالیستی نمی شود. بلکه برعکس، آغاز آن است." هم چنین رجوع کنید به "اقتصاد دوران گذار" بوخارین، ص ۱۲۰. "واضح است که دولتی کردن «در کل» دارای محتوای مادی طبقاتی ی متفاوتی است. به طبق کاراکتر طبقاتی خود دولت ربط دارد." در نتیجه "ما باید صریحاً ملی کردن توسط بورژوازی را از ملی کردن توسط پرولتاریا جدا کنیم." در کنار جمله فوق لنین چنین یادداشت کرده است: "کاملاً همین طور است."

شاید زمان آن فرارسیده که شکل سومی از ملی کردن، یعنی، ملی کردن بورکراتیک را هم به رسمیت بشناسیم.

^{۲۹}- مارکس، "فقر فلسفه"، مسکو ۱۹۷۶، ص ۱۴۲.

برنامه ریزی ای که توسط کارگران انجام گرفته باشد باید هدف تقلیل ساعات کار را نشان دهد تا این که پرولتاریا بتواند از وقت فراغت خود در جهت بالا بردن سطح فرهنگ برای مداخله ی هر چه بیشتر در اداره دولت و جامعه استفاده کند.

اشتغال کامل در روسیه از طریق پایین نگه داشتن سطح تکنیک و نتیجتاً سطح نازل بارآوری کار صورت می گرفت. در عمل به این معنی بود که زنان سالخورده (Babushka) به جاروب کردن خیابان ها در ساعات اول روز بپردازند و به همین صورت بکارگیری دیگر اشکال تکنولوژیک عقب مانده. فراموش نکنیم که در دوره ی دهه ی ۱۹۳۰ اشتغال کامل به معنی چیزی در سطح برده کشی در کمپ های سیبری بود.

سویسید دولتی به تحمل پذیر کردن سختی های اقتصادی تحمیل شده به پرولتاریا منجر گردید و در واقع به عنوان عاملی در روند حفظ از هم پاشی جامعه عمل می کرد.^{۳۰}

نکته مورد توجه در مورد رشد اقتصادی اتحاد شوروی این است که علیرغم تمام شواهد عینی در رد آن. بسیاری از ارقام اغراق آمیز که از طرف بوروکراسی در این مورد انتشار یافته است را باور کرده اند. دستاوردهایی از قبیل موفقیت در بکارگیری تکنولوژی فضایی و صنعت اسلحه سازی از استثنائات هستند. از طریق ارجحیت دادن به پروژه های خاصی، منابع موجود چه به لحاظ کیفی و چه کمی به این بخش از صنعت منتقل شود. به هر حال ادامه حیات بوروکراسی همیشه به رشد این دو رشته ی صنعتی وابسته بوده است.

به خاطر این، پیشرفت بخش های صنعت دیگر قربانی این وضعیت وخیم شدند. صنعت نفت به عنوان صنعت کلیدی این کشور مثال خوبی است. در آذربایجان ماشین هایی که در این صنعت به کار گرفته می شوند از لحاظ سطح تکنولوژیک به دهه ۱۹۴۰ متعلق هستند.

^{۳۰} - رجوع کنید به یادداشت شماره ۵

رشد اقتصادی روسیه در مقایسه با کشورهای پیشرفته سرمایه داری ناچیز است، و همین درصد از رشد هم به قیمت شکستن کمر و جان میلیون ها کارگر و «کارگران پرکار جنبش استخائوف» (Stakhamovistes) تمام شده است. زیرا آنان فکر می کردند که این همه تلاش شان به ساختمان جامعه سوسیالیستی کمک می رساند. اگر بارآوری نیروی کار در اتحاد شوروی از بارآوری نیروی کار در جوامع سرمایه داری بیشتر بود اکنون شاهد سرنگونی سرمایه داری می بودیم تا استالینیزم.

مشکلات جامعه شوروی حل شدنی نیست مگر طبقه ی کارگر این کشور به پس گرفتن آن چیزی که در اواسط دهه ۱۹۲۰ از دست داد، اقدام کند. یعنی «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا». انقلاب پرولتری نوین همواره از آن مقطع تا کنون در دستور کار این طبقه بوده است. این انقلاب در صورتی مادیت می بخشد که طبقه ی کارگر روسیه توسط حزب پیشیتاز انقلابی خود رهبری شود.

مراد شیرین

نوامبر ۱۹۹۱

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN , London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴